

گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، پست مدرنیته و گسترش فرهنگ مدرنیته و بحران هویت و معنا

علیرضا دانشیار^۱

چکیده

موضوع این پژوهش، شناسایی ویژگی‌های سه گفتمان مدرنیته غربی، گفتمان حکمی انقلاب اسلامی و پست مدرنیسم و تحلیل چرایی بحران هویتی و معنایی است که به واسطه گسترش فرهنگ مدرنیته در جوامع رخ داده است. گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، با لحاظ عناصر معنایی با کمک‌گیری از عناصر معنایی (عرفان، نقل و عقل)، نوعی واکنش سلبی و منتقدانه به عمومیت بخشی عناصر قوام بخش مدرنیته بوده و در تحلیل‌های پست مدرن مورد توجه قرار گرفت. با این وجود، گفتمان مدرنیته غرب با مؤلفه‌های گسترش یافته در جهان، همچنان سازنده بحران هویت و معناست (فرضیه). در یافته پژوهش می‌توان گفت که غلبه معیارها و انگاره‌های مدرنیته و پیروی از آن، نظیر اقتصاد سرمایه‌داری و الگوی توسعه غربی، منجر به پذیرش لوازم آن در سایر جنبه‌ها از جمله فرهنگ شده و در بحرانی کردن امر قدسی نظیر معنویت و کم‌رنگ شدن «هویت» تأثیر مخرب دارد. توفیق گفتمان حکمی انقلاب اسلامی در گرو پابندی به ایمان و عدالت عینی و انضمامی در جامعه و پرهیز از الگو قرار دادن معیارهای سرمایه‌داری است. شیوه‌های مختلف برآمده از رویکرد سرمایه‌داری به شدت با رویکردها و مبانی حکمی، هویت و فرهنگ اسلامی، در تناقض بوده و آن را از بین می‌برد.

واژگان کلیدی: گفتمان حکمی، انقلاب اسلامی، فرهنگ مدرنیته، فرهنگ پست مدرن، هویت، معنا.

مقدمه

برداشت‌های معمول از انقلاب، همواره آن را دوره‌گذار از يك برهه به مرحله بعدی تاریخ می‌دانند؛ دوره‌ای که گذشته يك جامعه را به آینده آن متصل می‌کند. در تحلیل نگرش‌های معمول از انقلاب، وقایع و دگرگونی‌هایی که در زمان حال انقلاب واقع می‌شوند، جامعه را به سوی فردایی از قبل تعیین‌شده و غایت‌گرایانه منتهی به «جامعه مدرن و غربی‌شده» سوق می‌دهند که در هر دو مبنای مارکسیستی و تلقی لیبرالی، به صورت گریزناپذیری، غلبه تاریخ خطی در آن مشاهده می‌شود؛ به این معنا که دگرگونی‌ها و تحولات تاریخی، از يك قانون‌مندی درونی برخوردارند؛ هرچند که در ظاهر این قانون‌مندی آشکار نباشد. اهمیت بازبینی گفتمان انقلاب از دیدگاه‌های پست مدرن و خود ماهیت‌گفتمان انقلاب اسلامی و مبانی آن، به طور دقیق، در رد این دیدگاه غالب در نگرش و نگارش تاریخی نهفته است. هرچند انقلاب ایران در چارچوب انقلاب‌های ضداستعماری و استقلال‌طلبانه رخ داد، لیکن ماهیت اسلامی و شعار «نه شرقی-نه غربی» آن، يك نوع سردرگمی در متفکرین و مورخین غربی به وجود آورد. انقلاب اسلامی، جامعه را به سوی آینده‌ای می‌برد که با تفکرات غایت‌گرایانه گفتمان مدرنیته (که همه جوامع را با یک سیر تکاملی پیشرفت و توسعه در همه زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به سبک غربی سوق داده و برای همه جوامع غیرغربی، آینده‌ای مثل جوامع غربی را متصور می‌شود) به هیچ‌وجه هم‌خوانی نداشت. برخلاف بیشتر فلاسفه معاصر، برخی از اندیشمندان، نوع گفتمان انقلاب اسلامی را که در رد و نفی قدرت سوبجکتیو و سلطه‌گرایانه در شعارها و اهداف و مبانی آن طرح شد، منبعی برای خلاقیت و نوآوری دانسته و این سؤال را مطرح می‌کردند که آیا می‌توان جهان دیگری ساخت که بنای آن بر اساس الگوهای ازپیش‌ساخته‌شده جامعه غربی پی‌ریزی نشده باشد؟ (ویسی، در گفت‌وگو با بهروز قمری تبریزی، ۱۳۹۶/۱۲/۱۴) چارچوب نظری پژوهش، بر مبنای توضیح پیش‌گفته صورت گرفته است. بر اساس چنین چارچوبی، برخی از اندیشمندان، انقلاب اسلامی را پنجره‌ای فوق‌العاده برای بیرون رفتن از چارچوب‌های گفتمانی‌ای که انقلاب‌ها شرح می‌دهند، ارزیابی می‌کنند. انقلاب اسلامی ایران، مصداق بارز نقد و نفی قدرت و سوبجکتیویته پدیدآمده از تمدن غربی بود (قمری تبریزی، ۱۳۹۷: ص ۱۶). در نظر بعضی از اندیشمندان، انقلاب پدیده‌ای متعلق به تاریخ دیده می‌شود که درعین حال، تاریخ را به چالش می‌کشد. انقلابیون در ایران، سوژه‌هایی از تاریخ بودند که به پا خاستند تا تاریخ را سوژه کنش‌های انقلابی خود کنند. انقلاب اسلامی و انقلابیون، در آستانه امری بدیع بودند که به جای در شمار قرار دادن آنان به مثابه سوژه‌هایی متعلق به گفتمان اقتدار جهانی که حاوی برساخته‌ای از مفاهیم کلیشه‌ای در عرصه هژمونی جهانی غرب بود، انقلاب اسلامی ایران، بدون آنکه حرکت انقلابی را تحت انقیاد منطق گریزناپذیری تاریخی (غلبه گفتمان هژمون غرب) درآورد، با تکیه بر سنت و هویت دینی و معنوی به پیروزی رسید (ر.ک: همان: ص ۱۸).

برخی از اندیشمندان، انقلاب اسلامی را معطوف به مبارزه یک ملت برای رسیدن به دو هدف ارزیابی کرده‌اند: یک. اطمینان از سهیم بودن (در ساختن تاریخ) و دیگری خلق امکان نوعی خروج (از تاریخ محتوم مدرنیته غربی). انقلاب اسلامی، در قالب خصلتی منحصر به فرد و خارج از الگوهای آشنای تحول انقلابی توسعه یافت. برخی از اندیشمندان پست مدرن، معتقدند که می‌توان انقلاب اسلامی را طوری تحلیل کرد، بدون آنکه در محک نظریه‌های اروپا، محور قدرت، سیاست و تاریخ، جا گیرد (همان: ص ۲۰). سؤال اصلی این پژوهش، این است که چرا و چگونه با وجود گفتمان حکمی انقلاب اسلامی و گفتمان پست مدرنیته، با گسترش فرهنگ مدرنیته، بحران هویتی و معنایی در سطح جوامع به وجود آمده است؟ هدف این پژوهش در ابتدا شناسایی ویژگی‌های گفتمان هژمون غرب است که در عرصه جهانی، سیطره فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود و مظاهرش را در سایر جوامع به وجود آورده و به واسطه نوع گفتمان و سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خودش به کمک ابزارهای رسانه‌ای و... هویت و فرهنگ خودش را جایگزین هویت و فرهنگ سنتی و نگرش معنایی سایر جوامع کرده و در این زمینه‌ها، چالش و بحران به وجود آورده است. بعد از آن، شناسایی ویژگی‌های گفتمان حکمی انقلاب اسلامی و گفتمان پست مدرنیسم است که واکنشی سلبی و انتقادی علیه عمومیت بخشی عناصر قوام بخش مدرنیته بوده، در برخی از پیش فرض‌ها با گفتمان حکمی وجوه مشترک و در برخی از مبانی، تمایزاتی دارد. این پژوهش تلاش می‌کند، به واکاوی و بررسی ماهیت و ویژگی‌های گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، ویژگی‌ها و مختصات گفتمان پست مدرنیته و تفاوت دورویکرد پیش گفته با ماهیت و نگرش گفتمان مدرنیته و گسترش فرهنگ آن و بحران هویت و معنایی که در سایر جوامع اسلامی و غیراسلامی ایجاد کرده، بپردازد.

۱. مفاهیم

۱-۱. مفهوم «گفتمان حکمی انقلاب اسلامی»

در مفهوم‌شناسی واژه حکمت، باید گفت که از نظر معنایی، وسیع تر از مفهوم فلسفه است و حکمت اعم از فلسفه، شامل معارف عقلی - فلسفی و نیز معارف وحیانی و عرفانی است. تمایز حکمت و فلسفه در این است که حکمت عام و فلسفه خاص است. از نظر اصطلاحی، «فلسفه» به معنای دانش عقلی است که بر اساس عقل و اندیشه (و نه نقل) به دست می‌آید (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۵، ص ۱۲۷). با توجه به تمایز حکمت با فلسفه، در تعریف حکمت گفته شده: «علم قطعی به حقایق اشیاء و احوال و خواص و اوصاف ظاهری و باطنی و مصالح و مفاسد آنها و شناخت ارتباط معلول‌ها با علت‌هایشان» (قاسانی، ۱۳۷۰: ص ۶۱). «حکمت» دانش و معرفتی است که برای خیر و سعادت انسان به کار می‌رود و از طرق عقل، عرفان و شهود و نیز نقل (آیات و روایات) به دست می‌آید (طباطبائی، ۱۳۷۲ ش: ج ۲، ص ۴۱۸) و در قرآن نیز واژه حکمت (جمعه: ۲) به کار برده شده است.

گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، دارای عناصر عقل، نقل و در وجه برجسته آن، دارای بار معنایی و معنوی است. در اینجا مراد از گفتمان حکمی انقلاب، لایه‌های عمیق معنایی است که در کنار رویکردهای عقلی و نقلی یا فقهی محض، تقویت شوند. گفتمان حکمی در پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسزایی داشت و از سویی، عمق بخشی از منظر معنایی و اهمیت دادن به عنصر درک و فهم و تقویت ایمان حقیقی و جنبه‌های عرفانی و ارائه و درک محتوایی و معنایی نقش دین در زندگی و حیات طیبه و تأثیر عمیق عنصر وجودی معنا و هویت دینی (ایمان) در همه عرصه‌های زندگی، به دور از اخباری‌گری یا عقلانیت خشک فلسفی و یا کلامی که فاقد روح معنویت محوری باشد، در بعد از انقلاب اسلامی دارای اهمیت و نیازمند توجه است.

۱-۲. مفهوم فرهنگ مدرنیته

فرهنگ مدرنیته، جامعه یا تمدن خاصی است که به‌ویژه در رابطه با باورها، شیوه زندگی یا هنر آن مورد توجه قرار می‌گیرد یا می‌توان آن را توسعه یک یا چند فرهنگ از اشکال ساده‌تر به پیچیده‌تر نامید. در این تعریف، همه افراد انسانی، صرف نظر از ظاهر فیزیکی یا نوع فناوری که استفاده می‌کنند، از نظر شناختی برابر هستند و به طور خاص، فرهنگ مدرنیته با ذهنیت فردی، تبیین و عقلانیت علمی، کاهش تأکید بر جهان‌بینی مذهبی، ظهور بوروکراسی، شهرنشینی سریع، ظهور دولت-ملت‌ها، و تبادل مالی و ارتباطات شتابان همراه است.^۱ البته در اینجا باید بین مدرنیته و مدرنیزاسیون نیز تفاوت قائل شد. مدرنیته پدیده مدرن و واقعیت آن را مد نظر دارد و مدرنیزاسیون ناظر بر معرفت‌شناسی و تقویت ایده مدرنیته است. پس می‌توان گفت: مدرنیته به شرایطی از وجود اجتماعی اشاره دارد که با تمام اشکال گذشته تجربه انسانی تفاوت اساسی دارد و مدرنیزاسیون به فرایند انتقال از جوامع سنتی یا بدوی به جوامع مدرن اشاره دارد. مدرنیته وضعیتی در سطح بین‌المللی است که از طریق کاوش در «تداوم و تغییر»^۲ در سطح جهانی عمل می‌کند (قوام، ۱۳۸۴: ص ۲۵۸-۲۵۹).

۱-۳. مفهوم فرهنگ پست مدرن

فرهنگ پست مدرن اصطلاح گسترده‌ای است که مجموعه‌ای از فعالیت‌ها، رویدادها و دیدگاه‌های مربوط به هنر، معماری، علوم انسانی و علوم اجتماعی را توصیف می‌کند که از نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد. برخلاف فرهنگ مدرن، با تأکید بر پیشرفت اجتماعی، انسجام و جهانی بودن، فرهنگ پست مدرن نمونه‌هایی از تغییرات چشمگیر تاریخی و ایدئولوژیک را نشان می‌دهد که در آن روایت‌های مدرنیستی از پیشرفت و کل‌گرایی اجتماعی ناقص و متضاد تلقی می‌شوند. در پیوند با پایان روایت‌های پیشرفت مدرنیستی، اصرار بر انسجام، جای خود را به تنوع می‌دهد و تسلط جهان‌شمولی با تفاوت در شرایط پست

۱. <https://www.britannica.com/topic/modernity>.

۲. continuity and change.

مدرن دگرگون می‌شود. علاوه بر این، فرهنگ پست مدرن بیش از وضعیت فعلی جامعه است. فرهنگ پست مدرن با ارزش‌گذاری به فعالیت‌ها، رویدادها و دیدگاه‌هایی مشخص می‌شود که نوعی وارونگی و واژگونی ایدئولوژی مدرنیستی را پدید می‌آورد؛ به‌صورتی که ارزش‌گذاری، تنوع و انعطاف‌پذیری در حوزه فرهنگی را ضروری می‌کند.^۱

فرهنگ پست مدرن، با ارجاع به محصولات فرهنگی خاص تبیین می‌شود و این پدیده دارای منطق فلسفی زیربنایی خاصی است. پست مدرنیته به‌عنوان واکنشی در برابر مدرنیته است و مدرنیته با اعتماد به قوه عقل برای تعیین «حقایق» فلسفی و تعهدش به پیشرفت علم و فناوری برای ارتقا و بهبود وضعیت انسانی، مبتنی بر عصر روشنگری^۲ است. پس با توجه به چارچوب فکری مدرنیته، گزارش‌های یکپارچه و یکسانی از ماهیت واقعیت و جایگاه نوع بشر در همه جوامع را متصور می‌شود. پس می‌توان گفت که وضعیت و شرایط پست مدرن، اختلالی در ادعای کلیت مدرنیته ایجاد می‌کند. در عصر پست مدرنیسم، کثرت وجود انسان در یک فضای فرهنگی گسترده‌تر ظاهر می‌شود؛ در حالی که به‌وسیله ایدئولوژی مدرنیستی محتوای دانشی که ما در حال حاضر داریم، پیوسته به‌واسطه فناوری تغییر می‌کند و «ماهیت دانش نمی‌تواند بدون تغییر در این زمینه تحول عمومی باقی بماند» (Lyotard, ۱۹۸۴, ۴). فرهنگ، از آنجا که به پست مدرنیسم مربوط می‌شود، چیزی بیش از یک منبع داده است. این فعالیتی است که جهان را شکل می‌دهد و به آن معنا می‌بخشد و واقعیت را به جای ارائه آن می‌سازد. فرهنگ پست مدرن، به‌عنوان ارزش‌بخشی به کثرت موجود در «روایت‌های کوچک»^۳، گرایش‌های ضد مدرنیستی را به نمایش می‌گذارد، و به تقابل با هنر و سیاست مدرن می‌پردازد که دعوت به کلی‌سازی روایی می‌کند و پست مدرنیسم آن را رد می‌کند.

انقلاب اسلامی در نگاه اندیشمندان و برخی فیلسوفان غربی پدیده‌ای «پست مدرن» نامیده شده است؛ چرا که انقلاب اسلامی، روایت خطی از مدرنیته را با چالش مواجه کرد.

۲. ویژگی‌های عام گفتمان و فرهنگ مدرنیته و تفاوت آن با ویژگی‌های فرهنگ پست مدرن

برای بررسی گفتمان حکمی انقلاب اسلامی و نیز نسبت آن با پست مدرنیته و فرهنگ مدرنیته، ابتدا باید ویژگی‌های گفتمان مسلط مدرنیته و نیز ویژگی‌های گفتمان پست مدرنیسم روشن شود. البته در مباحث پیش‌گفته بیان شد که بین مدرنیته و مدرنیاسیون تمایز وجود دارد. مدرنیته پدیده مدرن و واقعیت آن را مد نظر دارد و مدرنیاسیون ناظر بر معرفت‌شناسی و تقویت ایده مدرنیته است. مدرنیته شرایطی از وجود

۱. <http://sociology.iresearchnet.com/sociology-of-culture/postmodern-culture/>.

۲. Enlightenment.

۳. little narratives.

اجتماعی است که با همه شکل‌های تجربه کهن انسانی تفاوت بنیانی دارد و مدرنیزاسیون هم فرایند انتقال از جوامع سنتی یا بدوی به جوامع مدرن است.

۲-۱. ویژگی‌های گفتمان مدرنیته

جامعه‌شناسی مدرنیته تمایل دارد به اشکال مختلف وجود انسان در شرایط زمانی نزدیک شود؛ به ویژه، گسست بین جامعه سنتی و جامعه مدرن. در واقع، غالباً در ادبیات جامعه‌شناسی این فرض ضمنی وجود داشته است که تجارب تاریخی اروپای غربی، تجربه‌های تعیین‌کننده گسست‌هایی هستند که مدرنیته را به وجود آوردند و از این رو یک تجربه ژئوفرنگی خاص را جهانی می‌کنند.^۱ برخی نظیر آنتونی گیدنز مدرنیته را دارای چهار بعد نهادی می‌دانند که عبارت است از: نهاد سرمایه‌داری، نهاد صنعت و صنعت‌گرایی، نظارت و قدرت نظامی.^۲ ویژگی‌های مدرنیزاسیون به صورت اجمالی و اجزای مدرنیزاسیون عبارت‌اند از: صنعتی شدن، شهرنشینی، سکولاریزاسیون، گسترش رسانه، افزایش سواد و آموزش که جامعه مدرن با ارتباطات جمعی و سواد و آموزش علوم مدرن مشخص می‌شود. گفتمان و ذهنیت مدرنیته از نیمه دوم قرن بیستم، متأثر از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل دوقطبی بود و نظریاتی نظیر توسعه بر اساس منطق و ذهنیت دوگانه‌انگاری از خود و دیگری استوار شد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۵۸-۲۵۹) و در این میان، نظریات پارسونز و نظریه‌های تکامل‌گرایی که جوامع را به سنتی و مدرن تقسیم می‌کند و از گفتمان مدرنیته اخذ شده، همچنان تأثیرگذار است. همان‌طور که از گفتمان مدرنیته و مدرنیزاسیون برمی‌آید، این گفتمان دارای ویژگی‌هایی است که عبارت‌اند از: یک. نگاه تکامل‌گرایی نسبت به توسعه خطی؛ دو. سکولاریسم؛ سه. تعمیم‌گرایی گفتمان مدرنیته بر تمام جهان و کشورها؛ چهار. سنت‌زدایی (نگاه‌گیری به سنت)؛ پنج. یکسان‌سازی جوامع؛ شش. غربی شدن؛ هفت. وحدت تاریخ (نگاه خطی به تاریخ و پدیده‌های تاریخی سیر تکاملی همه جوامع نسبت به پیشرفت و توسعه) (احمدیان و نوری، ۱۳۹۰: ص ۹۷). با توجه به مطالب پیش گفته، پارادایم مدرنیته با چهار مقوله اساسی، توسعه و پیشرفت را شکل داده است:

۱. ظهور انسان مدرن با هویتی جدید که با اصل دکارتی «من می‌اندیشم، پس هستم»، فلسفه غرب را شکل داد، نوعی دوگانه‌انگاری بین ذهنیت و عینیت که گسستی اساسی در صورت‌بندی جدید در فلسفه مدرن پدید آورد که نوعی انانیت و خودمحوری در فاعل شناسا (انسان) به وجود آورد و ذهنیت انسان (فاعل شناسا) اصل قرار گرفت که پایه‌های اولیه «اومانیزم» پی‌ریزی شد (قوام، ۱۳۸۴: ص ۲۸۱-۲۸۳).

۱. Robbie Shilliam, *Modernity and Modernization*, <https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190846626/013/056>.

۲. Anthony Giddens, *The Consequences of Modernity*, First published in the United Kingdom ۱۹۹۰ by Polity Press in association with Blackwell.Publishers Ltd.

جهانی شدن، تمایز و جدا کردن کشورها را به عنوان ایجاد یک «جامعه در معرض خطر» تهدید می‌کند. عناصر اقتصاد جهانی اخیر نظیر بحران بانکی نشان می‌دهند که دولت‌های ملی از انجام هر کار اقتصادی که به صورت تنها بخواهد صورت بگیرد، ناتوان هستند. خیلی از کشورها دارای ثروت و قدرت بیشتری نسبت به سایر دولت‌ها هستند. فرهنگ‌ها و آداب و رسوم به وسیله مدرنیته به فرهنگ و آداب فردی تبدیل می‌شوند که در این مسئله (جهانی شدن) رسانه‌ها نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند.

۲-۲. ویژگی‌های گفتمان و فرهنگ پست مدرنیته:

در مطالب پیش گفته، اشاره شد که پارادایم مدرنیته با چهار مقوله اساسی ظهور انسان مدرن با هویت جدید، دوگانه‌انگاری بین خود و دیگری و روایت تک‌خطی از تاریخ و توسعه و پیشرفت را به همه جوامع تعمیم و گسترش داده است که می‌توان از تفوق آن به عنوان «قدرت سوبجکتیو» که در تمامی عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جهانی و در تمامی کشورها آن را مشاهده نمود. گفتمان پست مدرنیته و متفکران آن، هر چهار مورد پیش گفته را مورد نقد و ارزیابی قرار داده است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. در مورد ظهور انسان مدرن، که به نوعی اصل و مرکز و کلیت ساختاری فلسفه غرب (فلسفه تحلیلی غرب) را شکل داده است. اندیشمندان پست مدرنیته نقش انسان را از منظر استعلایی (و خودبنیادی) به عنصری در گفتمان قدرت سوبجکتیو، تقلیل می‌دهند. این به این معناست که روایت تک‌خطی و توسعه‌محور انسان مدرن، مورد خدشه قرار گرفته و در ذیل گفتمان قدرت و علم تعریف می‌شود (قوام، ۱۳۸۴: ص ۲۸۱-۲۸۳). سوژه‌بودگی انسان، در چنین رهیافتی، تبیین سازوکار گفتمانی قدرت در صورت‌بندی سوژه، نشان می‌دهد که چگونه ساختار قدرت شیوه به هنجار بودن زیستن را تعریف و اشکال سوژه‌بودگی و گونه‌های متفاوت از سوژه را پدید می‌آورد (فوکو، ۱۳۸۹: ص ۳۶۱-۳۶۲؛ حسن پور و همکاران، ۱۳۹۸: ص ۶۹۴).

۲. از بین رفتن منطق تمایز بین «خود» و «دیگری»، مفاهیمی نظیر توسعه‌یافته یا توسعه‌نیافته و... بر منطق تمایز بین تمدن و فرهنگ غرب با سایر فرهنگ‌ها به وجود آمده است (تمدن غرب و مدرنیته می‌خواهد با تمایز قائل شدن، دیگری را مثل خودش کند) که از نظر اندیشمندان پست مدرنیته این تمایز، حاصل نوعی ذهنیت سوبجکتیو و غیرحقیقی است. پس هویت در گفتمان پست مدرن، مهم است و معانی یک هویت می‌تواند به شکل‌های زیر حاصل شود:

(الف) معانی به طریق تاریخی بر ساخته می‌شوند و در طول زمان تغییر می‌کنند؛

(ب) به یمن قدرت و تصادف تغییر می‌کنند؛

(ج) خطوط نسبت و تبار منقطع و ناپیوسته متعددی دارند؛

(د) معانی روی هم تراکم می‌شوند و تاریخ معانی قدیمی را نمی‌زداید؛ بلکه معانی جدیدی می‌آفریند

و آنها را تغییر می دهد؛

ه) معانی تلفیقی یا منظومه‌ای از گذشته و حال اند؛

و) معانی قدیم باقی می ماند و در برابر وضع معانی جدید مقاومت می کنند؛

ز) تاریخ، هویت‌ها را برمی سازد (دلوز، ۱۳۹۰: ص ۱۹۹).

هویت‌ها در طول تاریخ همواره «مسئله‌سازی» می شوند؛ یعنی مجموعه‌ای از رویه‌های گفتمانی یا غیرگفتمانی، هویت را وارد بازی درست و نادرست می کنند و آن را به شکل یک هدف برای اندیشه‌ها شکل می دهند. در این نقطه است که ما به چگونگی جدایی «ما» و «دیگری» می پردازیم و در این بین، نیروهای تأثیرگذار و مرزبندی‌ها را از هویت تاریخی شناسایی می کنیم. در اینجا نقطه عزیمت، شناسایی کردارها در حوزه تغییر زبان، آداب و رسوم و غیر آن است تا متوجه شویم چه کردارهای هویتی رخ داده تا هویت مسئله‌سازی شود. البته با حادث شدن اتفاق‌های تاریخی، نیروهای مختلفی وارد مسئله هویت می شوند و انقطاع‌های مختلفی در هویت رخ می دهد که در هر انقطاع، تحولی در کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی در اطراف «هویت تاریخی» شکل می گیرد که وظیفه ما در ابتدا تحلیل مجموعه‌ای از رفتارهای غیرگفتمانی (نهاده‌ها، رویدادهای، کردارها و فرایندهای اقتصادی و اجتماعی) درباره هویت در هر دوره و تبار تاریخی است (اشرف نظری و همکاران، ۱۳۹۷: ص ۶۱).

۳. در اندیشه مدرن، تاریخ سیر تکاملی دارد و وقایع انسانی مسیری تک‌خطی را می سازد که هدفش رهایی، پیشرفت و آزادی است؛ اما در اندیشه پست مدرن، تاریخ تک‌خطی و کلی نبوده و در تاریخ گرایش‌ها و جریان‌های مختلفی وجود دارند که با مفهوم مرکزی وحدت تاریخ ناسازگارند و رابطه منطقی بین آنها وجود ندارد و قطعیتی در این زمینه وجود ندارد. فلذا گذشته با یک روایت خطی قابل درک و توضیح نیست و آینده نیز غیرقابل پیش‌بینی است. برخی از اندیشمندان پست مدرن معتقدند که مورخان گذشته به‌ویژه در مورد مدرنیته نوعی تداوم و پیوستگی را در تاریخ نشان می دادند؛ درحالی که تاریخ بر ناپیوستگی و گسست‌ها اشاره و تکیه دارد (احمدیان و نوری، ۱۳۹۰: ص ۱۲۲).

۴. نفی فراروایت و همه‌شمولی توسعه مدرنیته، «توسعه» به‌عنوان گفتمان محتوم مدرنیته برای همه فرهنگ‌ها و تمدن مسیری تک‌خطی و مسیر واحدی را متصور می شود؛ درحالی که در گفتمان پست مدرنیته، جهان‌شمولی چنین نظریاتی مورد نفی قرار می گیرد و از این نظر، تدوین نظریه و الگوی واحد و عمومی برای همه اجتماعات بشری از اساس نامطلوب شمرده می شود. فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر بر حسب زبان و گفتمان خاص خودشان فهم و درک می شوند. پست مدرنیسم توانایی عقل و علم مدرن را برای عرضه یک نظریه عمومی زیر سؤال می برد (بشیری، ۱۳۷۹: ص ۱۴۹-۱۵۰).

۳. ویژگی‌های گفتمان حکمی و معنوی انقلاب اسلامی در برابر گفتمان هژمون غرب (قدرت سوبجکتیویته)

۳-۱. ظهور دوباره سوژه و هویت دینی

انقلاب اسلامی همه عرصه‌های فرهنگی جامعه ایران را متحول کرد و باعث طرح سوژه و هویت انسان اسلامی در جامعه شد؛ به‌صورتی که ارزش‌های اسلامی در آن جاری است. گفتمان انقلاب اسلامی، رخداد انقلاب را پدیده‌ای اسلامی و ایمانی در کنار اهداف سیاسی معرفی کرد که هدف اصلی آن تحقق آرمان‌های اسلامی بود و این انقلاب ابزاری برای نیل به تعالی جامعه انسانی محسوب می‌شد. در گفتمان انقلاب اسلامی، تکوین سوژه مؤمن متعهد انقلابی، از اهمیت بالایی برخوردار است. در این زمینه، تعالی معنوی و اخلاقی به‌صورتی که آثار ابعاد معنوی در جامعه خودش را در سایر قالب‌های سیاسی و اقتصادی نشان دهد، از جمله رفع تبعیض و فقر از جامعه و دلسوزی نسبت به آن و... وجود دارد. در گفتمان انقلاب اسلامی، سوژه انسانی با هویت بازسازی شده اسلامی، وجوه مختلفی از اهداف ایمانی و اسلامی را در کنار وجوه مادی و اقتصادی را با رفع ظلم و تبعیض و برقراری عدالت و برابری در جامعه محقق کند. همان‌طور که اشاره شد، در گفتمان انقلاب اسلامی، سوژه انسانی با کمک‌گیری از بنیان‌های معنوی و حکمی، به تأثیرگذاری در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد و ابعاد معنوی و حکمی، صرفاً نباید نمادین و غیراثراگذار تلقی شود (آرش حسن پور و همکاران، ۱۳۹۸: ص ۶۹۲). در اینجا واقعیت جامعه اسلامی، از طریق زبان، ایدئولوژی و نوع قدرت برساخته و بازسازی می‌شود. در انقلاب اسلامی، افراد انسانی به مثابه سوژه، برساخت گفتمان اسلامی شدند؛ درحالی‌که سوژه‌بودگی به‌گونه‌ای که در جامعه غربی معاصر آن را می‌فهمیم، محصول قدرتی است که به سوژه‌ها در قبال خود، فردیت می‌بخشد (فرقانی و اکبرزاده، ۱۳۹۰) و تلاش داشت با تمایز بین خود و دیگری با منطق توسعه و پیشرفت، همه جوامع را به‌صورت یکپارچه درآورد و در این زمینه، سوژه بودگی انسان مسلمان (در گفتمان حکمی انقلاب اسلامی) که با بازسازی هویت تاریخی همراه شد، مانعی بر سر همگونی و سلطه هویت مدرن شد.

۳-۲. معنویت سیاسی (گفتمان حکمی، معنوی و سیاسی)

تکامل و تعالی معنوی، یک حرکت جوهری از ظاهر به باطن است و این به این معناست که یک حرکت عرضی نیست (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۵۳). از نظر حکمای اسلامی، مرز معینی بین عالم ماده و عالم معنا وجود ندارد؛ بلکه با محقق شدن استعدادها و توانایی‌های معنوی، از مادیت پدیده‌ها کاسته می‌شود. «معنا» حالت تعالی پیدا کرده «ماده» است. «اسلام مادیت را تبع معنویت می‌کند. می‌خواهد مادیت را مهار کند، صورت معنوی به آن بدهد» (خمینی، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۳۶۰).

حرکت تکاملی، طی مراحل وجود یافتن است. تکامل معنوی نوعی حرکت افقی یا عمودی در بعد مکان

نیست و حرکت همان تدرج وجود است و غایت حرکت وجود تکامل یافته است که همه استعدادهایش به فعلیت رسیده باشد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ص ۷۷۳). با تحقق یافتن استعدادهای هر چیزی از مادیت خود فاصله گرفته و به معنویت بیشتر می‌رسد. در اینجا، فقط انسان است که استعداد و امکان تعالی از ضعیف‌ترین نشئه وجود (جسم مادی) به نهایت درجه حیات و هستی معنوی را دارد (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۵۴). پس دیواری بین عالم طبیعت و معنا وجود ندارد؛ به این معنا که یک موجود مادی در مراحل تکامل، تبدیل به موجود غیرمادی شود (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۱۱۸). پس انسان دارای ذات ثابت نبوده و دائماً در حال شدن است (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۵۵). از نظر برخی متفکرین اسلامی نظیر مطهری، تکامل اجتماعی به معنای تعالی است و صرف پیشرفت برای جامعه تکامل ایجاد نمی‌کند. (مطهری، ۱۳۹۴: ص ۵۱۲) در تکمیل بحث تکامل معنوی می‌توان گفت که بطن و مایه اصلی هر موجودی، معنویت نهفته در آن است؛ مثل «لفظ» که «معنا»، باطن ملحوظ در آن است، «معنویت» باطن اصیل «ماده» است؛ به همین دلیل، باید از ماهیات اعتباری عبور و به وجود اصیل مکنون در هر امری رسید. با توجه به مطالب پیش‌گفته، برخلاف گرایش‌های سکولار که به انقطاع معنویت و دین از علم و معرفت می‌رسند، حکمای مسلمان، راه رسیدن به مقامات معنوی را درک حقایق عالم و معرفت حضوری می‌دانند (طباطبایی، بی‌تا: ص ۱۵).

از دیدگاه حکمت متعالیه، علم حقیقی انسان، به یک چیز وقتی که در یک افق با وجود معلوم، قرار گیرد، میان آنها اتحاد برقرار می‌شود. به هر میزان که درجه وجودی انسان بالاتر رود، امکان اتصال و اتحاد با عوالم حقیقی‌تر را پیدا می‌کند و یا به نحو معکوس می‌توان گفت: هر چه انسان به حقایق عالم هستی بیشتر معرفت پیدا کند، درجه وجودی او بالاتر می‌رود. علم از جنس «وجود» است و مانند دیگر عوارض ذات انسان نیست که جدای از حرکت جوهری او باشد؛ بلکه هر افزایشی در علم به افزایش در هستی انسان منجر می‌شود (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۵۶).

عرفان به معنای حضور یافتن انسان در عالی‌ترین مراتب عالم هستی است و این حضور جز با دریافت و درک حقایق اشیاء که همان وجود آنهاست، صورت نمی‌پذیرد. حقیقت، در عالم ذهن یا هر فضای مجازی دیگری قرار ندارد؛ بلکه در متن هستی است و برای یافتن آن باید به حضورش رفت و این جز با تحول و تکامل در نفس انسان امکان نمی‌پذیرد. تکامل معنوی نوعی فهم انضمامی می‌طلبد، نه انتزاعی و حضور در صحنه را می‌طلبد، نه گوشه‌انزوا. این است راز ارتباط قوی میان معنویت و زندگی انسان و این تنها معرفت است که می‌تواند این ارتباط را حفظ و تقویت نماید. پس در نهایت می‌توان گفت: تکامل معنوی «حرکت جوهری آگاهانه انسان و جامعه به سمت غایات وجودی اش» است که برنامه و نقشه‌راهی دقیق برای این سفر آسمانی لازم است که از کارکرد و مأموریت دین نشئت می‌گیرد (مطهری، ۱۳۹۴، ج ۲۵، ص ۵۲۲).

بنابراین، عالم هستی در یک مسیر تکاملی از ماده به معنا در حرکت است. انسان نیز که در مرکز عالم مخلوقات قرار دارد، به‌عنوان یکی از موجودات عالم، از این قانون برکنار نیست؛ هرچند که اختیار به او سپرده شده است. لذا باید از نشئه ابتدایی که دارای مرتبه ضعیفی از حیات است، آغاز کرده، روزه‌روز بر اصالت هستی خود اضافه کند (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۵۷-۵۸). با توضیحات پیش‌گفته درباره نوع معنا در گفتمان حکمی اسلامی با وجود شکل‌های گوناگونی که از سیاست وجود دارد (نظیر شکل‌های فردی، جمعی، رسمی یا غیررسمی، مشروع، نامشروع و غیر آن)، وجه ثابت تمامی اشکال سیاست، تأثیرگذاری بر رفتارها و کنش‌های دیگران است که بر اساس دیدگاه‌های اندیشمندانی نظیر علامه طباطبایی بر پایه اصل استخدام و به‌کارگیری باورها، علایق و رفتارهای دیگر انسان‌ها در جهت خواسته‌های نوع سیاست برخی انسان‌های دیگر قرار می‌گیرند و این نوع خصوصیت سیاست، آن را از دیگر کنش‌های اعتباری نفسانی متمایز می‌کند. از این نظر، سیاست نوعی قدرت، قانون‌گذاری و اجرای آن در جامعه است (همان: ص ۵۹). پس می‌توان گفت: سیاست نوعی سازوکار و شیوه است و بستگی به اعتبار کسانی دارد که این شیوه را برای مقاصد خود در جامعه به کار می‌گیرند. تفاوت انواع سیاست‌ها تنها در مبدأ و مقصد نوع اعتبار (و جعل) سیاست در جامعه است که در ریاست‌های الهی و مشروع، فطرت خدایی انسان‌ها جاعل ولایت می‌شود؛ اما در ریاست‌های دنیوی و سکولار، مقاصد اعتبار و جعل سیاست بر طبق مبنای مادی و دنیوی قرار داده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۱: ج ۳، ص ۱۴۵). با توضیحات پیش‌گفته روشن می‌شود که سیاست برای رشد و تکامل خود و جامعه نیازمند پیوند و ارتباط با امری حقیقی نظیر معنویت و شریعت است و با اتصال با امر حقیقی و معنایی، اهمیت خود را در تکامل و اثربخشی درست بر جوامع انسانی بازیابی می‌کند (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۶۲)؛ درحالی‌که در گفتمان سیطره‌آمیز قدرت سوبجکتیویته مدرن، امر حقیقی و معنوی با نوع نگاه و مقاصد سرمایه‌داری و کالایی شدن همه امور در سطوح مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه منجر شده و بحران معنویت به وجود می‌آید؛ چرا که در تمامی عرصه‌های فرهنگی و سیاسی، آنچه اهمیت پیدا می‌کند، ارزش‌ها و معیارهای مادی است. گفتمان سرمایه‌داری همه امور را و از جمله امر قدسی و معنوی را در انحصار نگاه اقتصادی درآورده و از بین می‌برد؛ چرا که در مبنای سرمایه‌داری، آنچه اهمیت دارد، سود و زیان و کسب منفعت بیشتر است و گفتمان حکمی و معنوی با نگاه سرمایه‌داری سازگار نیست. گفتمان حکمی معنوی (معنویت سیاسی) دارای ویژگی‌هایی است:

یک. از ویژگی‌های مهم گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، شکوفایی معنویت در صحنه سیاست است. این در حالی است که از دیدگاه علم سیاست مدرن، سیاست هیچ‌غایت‌متعالی و یا حتی التفاتی به خیر و صلاح ندارد؛ بلکه صرفاً یک ابزار، روش و شیوه اثرگذاری در جامعه برای نیل به اهداف سرمایه‌داری است که بعضی آن را عرصه توزیع منافع یا جنگ برای کسب قدرت می‌شمارند. البته این نوع تفسیر از سیاست،

با گفتمان حکمی و معنوی ناسازگار است. در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی و به‌ویژه امام خمینی علیه السلام، تضاد و درگیری در ذات سیاست نیست؛ بلکه امری عارضی است که قابل اصلاح است (خمینی، ۱۳۸۵: ج ۱۱، ص ۳۸۱). این مسئله، در بازشناسی سیاست الهی از سیاست شیطانی و سیاست الهی از سیاست حیوانی تبیین شده و به وجه هدایتگری سیاست الهی توجه شده که در پرتو سیاست الهی، تمام مصالح جامعه و تمام ابعاد انسان در نظر گرفته شده و انسان‌ها به طرف آن هدایت شوند (همان: ج ۱۳، ص ۴۳۲). پس در دیدگاه حکمی انقلاب اسلامی، اصالت با معنویات است و سیاست به تبع معنویت که اصالت دارد، معنا پیدا می‌کند. می‌توان گفت که سیاست می‌تواند یکی از ابزارهای رفع احتیاجات معنوی بشر تلقی شود؛ زیرا امور سیاسی زودگذر است و آنچه در صحیفه کردار انسان‌ها نزد خداوند ماندنی است، صفای معنوی و ثمرات خلوص بندگی است (همان: ج ۲۱، ص ۵۱). در گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، تعالی معنوی به معنای حرکت به سمت اهداف الهی و اجرای عدالت با معیارهای اصیل قرآنی است و نه حاکم شدن ارزش‌های سرمایه‌داری در جامعه اسلامی که متأسفانه الان شاهد آن هستیم. گفتمان سرمایه‌داری این ایده را حتی در جوامع مسلمان نیز پروراند که انسان‌ها (به‌ویژه کارگزاران سیاسی) به فکر منافع خود هستند؛ در حالی که در جهت‌گیری متعالی گفتمان حکمی، انسان وارسته هرچه در رتبه بالاتری از مناصب سیاسی و... قرار گیرد، باید در سطح معنایی، ترس و دلسوزی نسبت به جاری شدن عدل، انصاف و رفع ظلم و نابرابری در جامعه وجود داشته باشد. پس حرکت به سمت معنویات، نگاه ظاهری و فقط برگزاری شعائر دینی نیست؛ بلکه لایه‌های عمیق‌تری را شامل می‌شود، که به حاکم شدن معیارهای سیاسی و اقتصادی نابرابر در جامعه دینی حساسیت داشته باشد و در برابر آن، وجدان آگاه و بیدار داشته باشد و در برابر ظلم‌ها و نابرابری‌های ناعادلانه ایستادگی کند. پس معنویت، در باورها و حالت‌های فردی خلاصه نمی‌شود. معنویت در ابعاد سیاسی و اجتماعی در باور و رفتارهای عادلانه متناسب با مسائل اساسی چون خلقت، مرگ، عدم توانایی بر هر کاری و یا واقعیاتی چون خدا، نبوت، امامت، فطرت، عقل و در صحنه‌هایی چون انفاق، عدالت‌طلبی، خدمت به خلق و... متجسم می‌شود (فوزی و کریمی، ۱۳۹۵: ص ۶۴).

دو. دیانت هدایتگر سیاست است. «معنویت» اصل و هدف زندگی انسان از جمله سیاست است، «معنویت» رشد وجودی و کسب کمالات انسانی مطلوب بوده و راه دستیابی به کمالات مطلوب، داشتن سیاست صحیح بر اساس حقایق اصیل معنوی و دینی است. انسان‌هایی که آگاهانه «غایت» خود را دستیابی به «معنویت» قرار می‌دهند، برای رسیدن به آن، باید سیاست را متناسب با همه امور اقتصادی و اجتماعی و مقاصد آن مورد توجه قرار دهند. سیاست وقتی در مسیر تعالی معنوی قرار می‌گیرد که متصف به دین شود (همان، ص ۶۵). گفتمان حکمی انقلاب اسلامی از زمان پیدایش تا به امروز، این ایده را همواره مورد تأکید قرار داده که دیانت، هدایتگر سیاست است. هدایتگری به این معناست که در امور عینی جامعه نظیر

بی‌عدالتی، دین عنصر مؤثر باشد؛ چرا که موجودیت دین در گفتمان حکمی وجودی است. وجودی بودن به معنای اعتنا و تأثیرگذاری عمیق در امور عینی جامعه است و رویکرد آن صرفاً ذهنی یا ارشادگونه نیست. از سویی دیگر، هدایت‌گری نباید به معنای تسلیم در برابر الگوهای اقتصادی وارداتی در سطح جامعه و دولت باشد. همان‌طور که در مطالب پیش از این بیان شد، عرصه‌های فرهنگی و دینی جدای از عرصه‌های اقتصادی نبوده و چرخش اقتصادی به سمت اقتصاد سرمایه‌داری در هر دو وجه لیبرال یا نولیبرال با جنبه‌هدایتگری گفتمان حکمی انقلاب اسلامی ناسازگار و در تضاد است و آن را با چالش‌های سهمگین در سطح جامعه و فرهنگ مواجه می‌کند؛ چرا که اقتصاد محور قانونی نظام سرمایه‌داری و فرهنگ غربی است و تبعیت‌کننده این نوع اقتصاد و سرمایه‌داری، جنبه هدایت‌گری خودش را از دست می‌دهد. قدرت معنایی و وجودی گفتمان انقلاب اسلامی، در پرهیز از افتادن در دام اقتصاد سرمایه‌داری است. در کنار استفاده از تجربیات بشری، گفتمان حکمی نیازمند بازگشت به مسیر بنیان‌های اقتصاد اسلامی است.

۳-۳. گفتمان حکمی و گفتمان یکسان‌سازی مدرنیته (مدرنیزاسیون جهانی)

با وقوع انقلاب اسلامی، زلزله‌ای در جهان ایجاد شد و برخی آن را پشت پا زدن به پیشرفت و توسعه غربی و رجعت به گذشته و سنت‌های کهنه تعبیر کردند؛ درحالی‌که از یک نظر، انقلاب اسلامی، نوعی شورش و عصیان علیه یکسان‌انگاری و همسان‌سازی قدرت سوبجکتیو غرب بود و انگاره‌های آن را با چالش مواجه ساخت و از این جهت، انقلاب اسلامی، با نظریات پست مدرن همخوانی داشت. گفتمان حکمی انقلاب، اصالت معنویت و دین را در سطح جهانی به نمایش گذاشت. این رجوع به سنت‌های حکمی و معرفت دینی، نه به معنای بازگشت به سنت فرسوده، بلکه بازگشتی همراه با بازسازی و اصلاح و ارائه‌جدیدی از پیوند معنویت و سیاست بود و «گفتمان حکمی» را شکل داد که علاوه بر تأکید بر نقل و شهود و حضور دین، از تلاش برای استفاده از عقلانیت نیز به‌عنوان یک ابزار برای اصلاح و سازگاری پدیده‌های مدرن بهره‌برداری می‌کند تا سازگاری با سایر وجوه را پدید آورد.

۳-۴. گفتمان حکمی انقلاب و روایت تک‌خطی تاریخی

روایت تاریخ در اندیشه پست مدرن در تضاد با روایت تاریخ در اندیشه مدرن تعریف می‌شود (احمدیان و نوری، ۱۳۹۰: ص ۱۰۶). در گفتمان انقلاب اسلامی، مسیر تاریخی بر اساس آیات قرآنی مبتنی بر سنت‌الله جاری است. زوال و دوام حکومت‌ها بر اساس معیارهایی تعریف می‌شود که در صورت رعایت آن از سوی انسان‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها دوام آورده و در صورت رعایت نکردن، در دوره معینی زوال می‌یابند. در بحث‌های پیش‌گفته اشاره شد که در چارچوب گفتمان مدرن، مسیر تکامل تاریخی همه جوامع، تک‌خطی، جبری و ناگزیر به سمت مدرنیته، پدیده‌ها و ایده‌های آن است (همان: ص ۱۰۳). در مقابل روایت تک‌خطی و جبری از روند حرکت تاریخی، اندیشه پست مدرن قرار دارد که به نفی نگرش جبری و تک‌خطی به تاریخ

می‌پردازد و به نقد ایده‌ای می‌پردازد که برای بشر، تاریخی کلان و هویتی منسجم و الگویی واحد و منسجم قائل‌اند. در گفتمان پست‌مدرن نمی‌توان هویتی خاص برای تاریخ قائل شد؛ بلکه تاریخ گسسته و بی‌نظم است و مسیری جبری، خطی و مشخص را طی نمی‌کند. همان‌طور که اشاره شد، در این چارچوب، گفتمان حکمی انقلاب اسلامی شاهد مثالی بر رد و نفی مدعای گفتمان مدرن در روایت تک‌خطی از تاریخ است. از ویژگی‌های اصلی این روند خطی و تکاملی، سکولار شدن جوامع است. انقلاب اسلامی نمونه بارزی از روند متفاوت تاریخی بود که در آن الگوی متفاوتی در عرصه هویت و معنای جدید در قالب دینی طرح شد که از اساس متفاوت از روایت کلان مدرنیته بود. برخی اندیشمندان به صراحت ماهیت انقلاب اسلامی را ضد مدرنیستی و انقلاب اسلامی را انقلابی فرامدرن و عصیان بزرگی علیه نظام جهانی (و سلطه معیارهای مدرن) می‌دانند (ر.ک: زرشناس، ۱۳۸۴).

۳-۵. گفتمان حکمی و هویتی و بحران هویت و معنا

ماهیت گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، فرامدرن بود که بر بازگشت به هویت اصیل و سنتی شیعی و اسلامی تأکید می‌کرد. هویت تا حدودی امری تاریخی، ثابت و پیوسته است که با سنت ارتباط داشته و قابل انتقال از نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده است. بحران در هویت، منجر به بحران در سایر زمینه‌ها نظیر سنت هم می‌شود. گفتمان انقلاب اسلامی توانست هویت ملی را همراه با احیا و بازسازی سنت دینی به نمایش بگذارد (نجفی، ۱۳۸۸: ص ۲۰). گفتمان حکمی انقلاب، در عرصه نظری تلاش کرده تا به اثبات هویت معنوی بپردازد؛ اما ظهور انضمامی و عینی به شکلی دیگر رخ داده و سطح نازل‌تری را در جامعه شاهد هستیم؛ روندی معکوس که به تأثیرپذیری شدید از مبنای سرمایه‌داری و به واسطه غلبه معیارهای تجدد در جامعه، به شدت از فردگرایی لیبرال، متأثر شده و گفتمان معنایی و هویتی را دچار چالش و بحران می‌کند. بحران را چگونه باید تحلیل کنیم؟ در بحث‌های پیش‌گفته تبیین شد که پست‌مدرنیته و نیز گفتمان حکمی انقلاب اسلامی به‌عنوان مصداقی، نوعی واکنش سلبی و منتقدانه به عمومیت‌بخشی عناصر قوام‌بخش مدرنیته غربی بودند و به نقد و نفی عناصر همسان‌ساز فرهنگ مدرنیته نظیر اقتصاد سرمایه‌داری، جهانی‌سازی، یکسان‌انگاری مسیر پیشرفت و توسعه جوامع و... پرداختند؛ چرا که در رویکرد مدرنیته، عناصر هویتی، فرهنگی و معنوی، عنصر سنت و سنت دینی، عنصر تاریخی، عناصری متعلق به گذشته و اخلاک‌گرا ایده مدرنیته و فرهنگ برخاسته از آن تلقی می‌شوند. عنصر هویت و معنا در مواجهه سایر جوامع و به‌ویژه جوامع اسلامی با مؤلفه‌های تجدد و نوع تعامل انسان مدرن با هستی و جامعه (تمامی اشکال سنتی و معنایی) و نوع تعامل انسان‌ها با یکدیگر، دچار چالش‌های اساسی شده و بر مبنای سود و زیان نظام سرمایه‌داری پی‌ریزی می‌شود. در این نگاه، هویت فرهنگی و اجتماعی جوامع، به‌صورت آهسته و تدریجی، از امر قدسی، هویت معنوی-دینی و سنت‌های تاریخی خالی شده و هویت و فرهنگ غربی جایگزین آن می‌شود.

نتیجه‌گیری

تلاش این مقاله این بود که ابتدا، نما و تحلیلی از وضعیت وقوع فرهنگ مدرنیته و جنبهٔ مقابله‌ای فرهنگ پست مدرن و گفتمان حکمی انقلاب اسلامی ارائه دهد. در گفتمان حکمی انقلاب اسلامی، و به‌ویژه رهبران انقلاب اسلامی، واژه «انقلاب» و «نظام» در معنای «مقدس» به کار برده شده است که نمایانگر ابعاد هویتی و معنوی انقلاب و نظام اسلامی است. معنای هویت معنوی، همواره به‌صورت انضمامی و عینی مورد توجه بوده و به کار رفته است. با این وجود، بعد معنوی و عمیق و نیز کارکرد اجتماعی معنویت، در معنای نازل‌تری در جامعه مورد توجه قرار گرفته است و معنویت به ابعاد فردی تقلیل داده شده است. همچنین به‌واسطهٔ غلبهٔ معیارهای تجدد در جامعه، به‌شدت از فردگرایی متأثر شده و گفتمان معنایی در حال کم‌رنگ شدن است. بحران هویت و معنا، به‌واسطه گسترش معیارها و مؤلفه‌های مدرنیتهٔ غربی، چگونه باید تحلیل شود؟ همان‌طور که در بحث‌های پیش‌گفته آمد، پست مدرنیسم و انقلاب اسلامی به‌عنوان مصداقی، نوعی واکنش سلبی و منتقدانه به عمومیت‌بخشی عناصر قوام‌بخش مدرنیته بودند، که در این زمینه، گفتمان حکمی انقلاب با گفتمان پست مدرنیته همخوانی و تمایزاتی دارد. عناصر همسان‌ساز فرهنگ مدرنیته عبارت بود از اقتصاد سرمایه‌داری، جهانی‌سازی، تأکید بر یک راه‌گریزناپذیر پیشرفت و توسعه برای رسیدن به رفاه و آزادی برای همهٔ جوامع و نگاه تک‌بعدی به تاریخ در طی طریق مدرنیته و لوازم و پیامدهای آن برای همهٔ جوامع. در این شکل از مدرنیتهٔ غرب، ویژگی‌ها و عناصر هویتی، فرهنگی و معنوی، و عنصر تاریخی، دینی و سنتی جوامع به‌عنوان عناصر منحل‌ایدهٔ مدرنیته و فرهنگ آن به حاشیه می‌رود. عنصر هویت و معنا در مواجهه با مؤلفه‌های تجدد و نوع تعامل انسان مدرن با هستی و نوع تعامل انسان‌ها با یکدیگر، بر پایهٔ مبانی مدرنیته و مبانی سود و زیان و بر مبنای سرمایه‌داری پی‌ریزی می‌شود. در این مبنا، امر قدسی با نگاه مادی و اقتصادی نگریده می‌شود. در این نوع نگرش، امر قدسی با همان مؤلفه‌های سود و زیان سرمایه‌داری سنجیده می‌شود.

بنابراین، گفتمان پست مدرن بر هویت‌ها و معناهای متکثر تأکید داشته و آنها را به رسمیت می‌شناسد؛ درحالی‌که در گفتمان مدرن، همه چیز و از جمله «معنویت و هویت»، در تمامی جوامع تحت تأثیر قدرت سیاسی، علمی و فرهنگی مدرنیته قرار گرفته و به‌صورت تدریجی با نگاه توسعه‌ای و خطی از بین می‌روند. پس چه نسبتی بین پست مدرنیسم و گفتمان حکمی انقلاب اسلامی برقرار است؟ وجه اشتراک در این است که انقلاب اسلامی شورش علیه گفتمان و قدرت سوبجکتیو غربی در همهٔ مظاهر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و حتی علمی بود که سایهٔ سلطه‌آمیز خود را در همهٔ این عرصه‌ها گسترانده است. با این وجود، گفتمان پست مدرن بر هویت‌ها و معناهای متکثر و تفاسیر گوناگون از حقیقت و هستی تأکید کرده و آنها را به رسمیت می‌شناسد. در مورد بحران هویت و معنا، درست است که گفتمان حکمی انقلاب اسلامی نوعی گشایش در تفسیر معنای زندگی و به‌طور خاص، دعوت به معنویت و هویت در زمانی می‌کرد که قدرت

سلطه‌گر و قدرت سوبجکتیو به حاصل از گفتمان غرب با معیارهای مادی در حال از بین بردن آن بود، اما سیطره گفتمان غربی در سرتاسر عالم، همچنان تهدیدکننده بحران هویت و معنویت در سطح جوامع و به‌ویژه در جوامع اسلامی و در معنای خاص، ایران اسلامی است؛ به لحاظ اینکه پیروی برخی از انگاره‌های مدرنیته نظیر اقتصاد سرمایه‌داری، در بحرانی کردن امور قدسی نظیر معنویت و کم‌رنگ کردن «هویت» تأثیر مخرب دارد. در این زمانه، بحران معنا به الگویی همه‌گیر تبدیل شده است. در اینکه ما به‌عنوان طرح‌کننده گفتمان حکمی، بر تقویت و بازسازی رویکرد معنایی کمک کرده‌ایم، هیچ شکی وجود ندارد؛ اما روند سیطره گفتمان مدرن و اومانیستی سرمایه‌داری (تکنوسرمایه‌داری) که تا چه اندازه جامعه ما، تحت تأثیر مظاهر مادی نظام سرمایه‌داری مورد چالش و آسیب قرار گرفته، نیز دارای اهمیت اساسی است. بحران معنا، فقط به معنای وجود آن در سایر جوامع نیست؛ بلکه از سویی ناکارآمدی برخی از آموزه‌ها و ارائه بد مفاهیم و مبانی دینی به نسل جوان و جامعه و ناکارآمد جلوه شدن آموزه‌های دینی و یا ارائه ظاهری بنیان‌های معنوی و دینی، در بحران هویت و معنا در جامعه تأثیرگذار است. غلبه معیارهای سرمایه‌داری در ستون دولت و ترویج معیارهای مادی و سرمایه‌داری در جامعه نیز از عوامل اصلی تشدید بحران هویت شناخته می‌شود.

همان‌طور که اشاره شد، یک بعد بحران هویت و معنا به مسائل اقتصادی برمی‌گردد. اگر ماهیت هویت را در ابعاد فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی ببینیم، گفتمان سوبجکتیو به سرمایه‌داری (تکنوسرمایه‌داری) غربی، هویت تاریخی و ابعاد فرهنگی و سنتی جوامع را تهدید می‌کند. در زمینه‌های فرهنگی، آثار و مظاهر تکنوسرمایه‌داری، به بحران فرهنگی در جوامع سنتی منجر می‌شوند. در بحث هویت اسلامی و ایرانی، با غلبه معیارهای تکنوسرمایه‌داری که یکی از آنها هویت اقتصادی کشورها و از جمله ایران، بحث ارزش پول ملی کشورهاست، با غلبه اقتصاد سرمایه‌داری بر دولت‌ها، هویت اقتصادی کشورها به جولانگاه پول و اقتصاد سرمایه‌داری مبدل شده که نماد آن «دلار» آمریکاست. هویت اقتصادی وابسته به نماد سرمایه‌داری و تکنوسرمایه‌داری غربی شده است. معیارهای اقتصادی، کالا و خدمات، با دلار و هویت اقتصادی غرب سنجیده می‌شود؛ نه با هویت اقتصادی و پول ملی کشورها؛ پس یک نوع بحران هویتی با مؤلفه اقتصاد تکنوسرمایه‌داری کشورها گره خورده و سنجیده می‌شود که در حال از بین بردن هویت اقتصادی سایر کشورها با نمادهای تأثیرگذار خودش است. به تبع بحران در هویت اقتصادی جوامع، بحران و چالش‌های سهمگینی در ابعاد فرهنگی در بخش‌های هویتی و معنوی جامعه پدیدار می‌شود. عنصر و نقطه محوری گفتمان تکنوسرمایه‌داری مدرن، اقتصاد مبتنی بر سرمایه‌داری و سود بیشتر است که با سلطه اقتصادی، نوعی سلطه فرهنگی را نیز در سایر جوامع ایجاد می‌کند. پس می‌توان گفت که بحران هویت و معنویت، مختص جوامع غربی نیست؛ بلکه مسیر ترسیم‌شده و نقشه راه تکنوسرمایه‌داری و سرنوشت محتوم جوامعی است که اقتصاد و پیشرفتشان را به اقتصاد سرمایه‌داری غربی گره می‌زنند؛ همان مسیری که غرب پیموده و نتیجه‌ای جز از بین

رفتن هویت اصیل و ارزش‌های معنوی و دینی در جامعه و به‌ویژه جوامع مسلمان را ندارد؛ چرا که هویت اقتصادی و سنتی فدای ارزش‌گذاری و سود و زیان هویت اقتصادی تکنوسرمایه‌داری غربی و دلاری شده است. در نتیجه، غلبه معیارهای اقتصاد سرمایه‌داری و تقویت مؤلفه‌های سرمایه‌داری در جامعه و تقویت ایده‌دارا و ندار و ارزش‌شدن ثروت در جامعه، بر معیارهای اخلاقی، معنوی و حکمی تأثیر گذاشته و موجب تشدید شکاف فقر و غنا در جامعه می‌شود. بر اثر سلطه بی‌چون‌وچرای مظاهر اقتصاد سرمایه‌داری غربی، همه معیارهای اقتصادی و به‌تبع آن فرهنگی، تحت تأثیر سلطه دلار قرار گرفته و پول ملی به‌عنوان ابزار قدرت سیاسی و اقتصادی یک کشور اسلامی ضعیف و در حال اضمحلال قرار می‌گیرد. همچنین به‌تبع آن، معیارهای معنوی و هویتی جامعه اسلامی رفته‌رفته به سبب قدرت و سلطه معیارهای اقتصاد مهاجم سرمایه‌داری و ارزش‌بیگانه به‌واسطه نابرابری در میان مردم، رو به اضمحلال می‌رود. معنویت و هویت در چنین صورتی اثرگذاری خودش را از دست می‌دهد.

پس می‌توان گفت که گفتمان حکمی انقلاب اسلامی اگرچه در زمینه ایجاد معنویت سیاسی و نظامی غیرهمسو با قدرت سلطه‌آمیز سیاسی در جهان موفق بود، اما برای توفیق در سایر زمینه‌ها نیازمند بازبینی اساسی در سیاست‌های اقتصادی و بیمارگونه است؛ به‌صورتی که متأسفانه رشد سرمایه‌داری به سبک غربی و پذیرش خیلی از بنیان‌های غیرعادلانه در این راستا، زمینه‌ساز نابرابری اجتماعی در سطوح مختلف جامعه شده و گفتمان معنوی انقلاب اسلامی را با تهدید و چالش مواجه می‌کند.

توفیق یک گفتمان در گرو حرکت صحیح در چارچوب هویت و انسان اصیل اسلامی و در چارچوب صحیح ایمانی و اسلامی با پابندی تمامی اقتضانات آن است. نمی‌توان در جامعه اسلامی با رویکردها و روش‌های اقتصاد سرمایه‌داری غربی، انتظار نتیجه مورد نظر فرهنگی و هویتی اسلامی را داشت. شیوه‌های مختلف برآمده از رویکرد سرمایه‌داری، به شدت با رویکردها و مبانی حکمی اسلامی در تناقض است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. اشرف نظری، علی، افشین اشکور کیایی، احمد ساعی، کمال پولادی (زمستان ۱۳۹۷). «بازفهمی هویت‌های تاریخی از موضع روش تبارشناسانه با تأکید بر نظریه فوکو»، فصلنامه *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۱۰ شماره ۲ (۵۶ پیاپی)، ص ۴۰-۶۵.
۲. خسروشاهی، سید هادی (۱۳۸۸). *بررسی‌های اسلامی*، قم، بوستان کتاب.
۳. جان بزرگی، وحید (۱۳۷۷). *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل*، تهران، نشر نی.
۴. حسن پور، آرش؛ قاسمی، وحید؛ آقابابایی، احسان؛ رضایی، محمد؛ ربانی، علی (۱۳۹۸). «برساخت سوژه دینی در گفتمان‌های دینی پس از انقلاب اسلامی»، فصلنامه *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، دوره ۹، شماره ۴، زمستان، ص ۶۹۱-۷۱۶.
۵. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵). *صحیفه امام؛ مجموعه آثار امام خمینی* (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۶. دلوز، ژیل (۱۳۹۰). *نیچه و فلسفه*، ترجمه عادل مشایخی، تهران، نشر نی.
۷. زرنشاس، شهریار (۱۳۸۴). *فوکو و انقلاب اسلامی*، وبسایت باشگاه اندیشه، ۱۴ شهریور ۱۳۸۴
۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷). *اصول فلسفه و روش رئالیسم* (جلد ۶ از مجموعه آثار استاد شهید مطهری)، چاپ دوازدهم، تهران، صدرا.
۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۱). *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، قم، اسماعیلیان.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا). *معنویت تشیع به ضمیمه ۱۲ مقاله دیگر*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اندیشه.
۱۱. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۲ش). *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، نشر دار الکتب الاسلامیه.
۱۲. عبدالرزاق قاسانی (۱۳۷۰ش). *اصطلاحات صوفیه*، قم، نشر بیدار.
۱۳. فرقانی، محمد مهدی؛ اکبرزاده، سید جمال‌الدین (۱۳۹۰). «ارائه مدلی برای تحلیل گفتمان انتقادی فیلم» *مجله مطالعات فرهنگ و ارتباطات*، سال دوازدهم، شماره شانزدهم، زمستان، ص ۱۵۰ - ۱۲۷.
۱۴. ویسی، مرتضی (۱۳۹۶/۱۲/۱۴). «فوکو و انقلاب اسلامی»، در گفت‌وگو با بهروز قمری تبریزی، برگرفته از سایت: <https://www.etemadnewspaper.ir/fa/main/detail/> ۹۸۲۴۹
۱۵. احمدیان، قدرت؛ نوری، مختار (۱۳۹۰). *گفتمان پست مدرنیسم و انقلاب اسلامی ایران*، بازخوانی و ساختار الگوی توسعه مدرن، فصلنامه علمی پژوهشی *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال هشتم، زمستان، شماره ۲۷، ص ۹۱-۱۴.
۱۶. بهروز، قمری تبریزی (۱۳۹۷). *فوکو در ایران*، تهران، انتشارات ترجمان.
۱۷. عبدالعلی، قوام (۱۳۸۴). *جهانی‌شدن و جهان سوم*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *مجموعه آثار*، نشر صدرا.

۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *شرح اصول فلسفه و روش رئالیسم* (جلد ۶ از مجموعه آثار استاد شهید مطهری)، چاپ دوازدهم، تهران، صدرا.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۹۴). *تکامل اجتماعی انسان در تاریخ*، (جلد ۲۵ از مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا).
۲۱. نجفی، موسی (۱۳۸۸). *انقلاب فرامدرن و تمدن اسلامی*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲۲. فوزی، یحیی؛ کریمی بیرانوند، مسعود (۱۳۹۵). «مبانی حکمی پیوند دیانت، معنویت و سیاست»، *حکمت معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره چهارم، زمستان، ص ۵۱-۶۸.
۱. <https://www.britannica.com/topic/modernity>
 ۲. <http://sociology.iresearchnet.com/sociology-of-culture/postmodern-culture/>
 ۳. Lyotard, J.-F. (۱۹۸۴) *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*. University of Minnesota Press, Minneapolis.p: ۴
 ۴. Robbie Shilliam, *Modernity and Anthony Giddens, The Consequences of Modernity*, First published in the United Kingdom ۱۹۹۰ by Polity Press in association with Blackwell.Publishers Ltd



هژمونی تمدنی غرب و ظرفیت‌های گفتمان انقلاب اسلامی برای جهان اسلام

محمدهادی مدنی^۱

چکیده

جهان اسلام در دوره مدرن در برابر تمدن غرب به قهقرا رفته و در موضع انفعال قرار گرفته است. این وضعیت به دلیل ماهیت چندبعدی و ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌اش، بحران تمدنی نامیده شده است. از سوی دیگر، در دوره معاصر در سطح فردی و اجتماعی، تلاش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زیادی برای برون‌رفت از این بحران تمدنی صورت گرفته است. یکی از این تلاش‌ها شکل‌گیری و تدوین گفتمان انقلاب اسلامی است که نماد جنبه نظری انقلاب اسلامی در ایران بوده و به‌عنوان یک پروژه تمدنی قابل طرح است. بنابراین، این پرسش که گفتمان انقلاب اسلامی برای رهایی جهان اسلام از هژمونی تمدنی غرب، دارای چه ظرفیت‌هایی است، اهمیت پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد گفتمان انقلاب اسلامی از آنجا که حاوی مؤلفه‌هایی چون معنویت، آزادی‌خواهی و عدالت است، با دیالکتیک نظر و عمل و بازتولید خود در این فرایند، می‌تواند راه‌حلی واقع‌بینانه برای رهایی جهان اسلام از هژمونی تمدنی غرب ارائه دهد. مقاله حاضر اکتشاف امکانات نهفته در گفتمان انقلاب اسلامی برای جهان اسلام و نحوه تحقق آن را هدف خود ساخته، این موضوع را با استفاده از چارچوب مفهومی هژمونی و به‌کارگیری روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه که در صورت تحقق گفتمان انقلاب اسلامی در ایران به‌عنوان یک مدل عینی، امکان الهام‌بخشی آن به جهان اسلام وجود دارد، دست یافته است.

واژگان کلیدی: تمدن غرب، هژمونی، جهان اسلام، گفتمان انقلاب اسلامی، ظرفیت‌ها.